

تحلیل جزایی اعتبار امر مختوم کیفری

در دیوان کیفری بین المللی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۱۲/۰۳)

دکتر حسین یاراحمدی^۱

فهیمة ملکی

چکیده

اعتبار امر مختوم کیفری، به مثابه یکی از تضمین های بنیادین دادرسی منصفانه و امنیت حقوقی، در حقوق کیفری داخلی و بین المللی جایگاه محوری دارد. در سطح بین المللی، این نهاد در پیوند مستقیم با اصل منع محاکمه و مجازات مجدد و نیز با منطق کارکردی صلاحیت های مکمل و توزیع شده میان دادگاه های ملی و دیوان کیفری بین المللی معنا پیدا می کند. دیوان کیفری بین المللی از یک سو موظف است از تکرار بی وجه محاکمه جلوگیری کند و از سوی دیگر، نباید به اعتبار شکلی احکام داخلی یا بین المللی ای تن دهد که در عمل برای پوشاندن مسئولیت کیفری مرتکبان جنایات بین المللی یا برای ایجاد مصونیت ساخته شده اند. این تعارض ظاهری، هسته مسئله پژوهش حاضر را شکل می دهد. مقاله با رویکرد تحلیلی و تکیه بر مقررات اساسنامه رم، به ویژه ماده بیست، و نیز با توجه به فلسفه مکمل بودن، می کوشد «اعتبار امر مختوم کیفری» را در دیوان نه صرفاً یک قاعده آیینی، بلکه نهادی با کارکرد جزایی و سیاست جنایی بداند که در کنترل سوء استفاده از دادرسی، تحدید قدرت کیفردهی، و تضمین پاسخگویی به جنایات شدید نقش آفرینی می کند. در نهایت نشان داده می شود که معیارهای دیوان برای پذیرش یا عدم پذیرش امر مختوم، ترکیبی از عناصر ماهوی و شکلی است و



ارزیابی «واقعی بودن» رسیدگی پیشین و «حسن نیت» نظام رسیدگی کننده، محور تصمیم گیری قرار می گیرد. نتیجه پژوهش پیشنهاد می کند که برای پرهیز از تزلزل امنیت حقوقی و هم زمان جلوگیری از مصونیت، باید تفسیر ماده بیست با معیارهای روشن تری درباره همان فعل، همان شخص، و همان ماهیت اتهام، و نیز با استانداردهای قابل سنجش در ارزیابی رسیدگی های صوری تکمیل شود.

واژگان کلیدی: اعتبار امر مختوم، منع محاکمه و مجازات مجدد، دیوان کیفری بین المللی، اساسنامه رم، دادرسی منصفانه، مصونیت کیفری

مقدمه

اعتبار امر مختوم کیفری در نگاه نخست قاعده ای ساده به نظر می رسد: وقتی درباره یک اتهام کیفری نسبت به یک شخص رسیدگی نهایی و لازم الاجرا انجام شد، همان دعوا نباید دوباره گشوده شود. پشت این گزاره کوتاه، شبکه ای از ارزش های سنگین نهفته است؛ ارزش هایی مانند امنیت حقوقی، اعتماد شهروند به کارآمدی نظام عدالت، منع آزار قضایی، محدودسازی قدرت کیفردهی دولت و رعایت حیثیت انسانی متهم.

در حقوق بین الملل کیفری، این نهاد با پیچیدگی مضاعف روبه رو می شود. جنایات بین المللی معمولاً در بستر منازعات، فروپاشی نظم عمومی، یا تسلط گروه های مسلح رخ می دهند. در چنین شرایطی، دادگاه های ملی ممکن است ناتوان، بی طرفی زدا، یا حتی بخشی از سازوکار



قدرت باشند. از سوی دیگر، دیوان کیفری بین‌المللی نیز دادگاهی با صلاحیت جهانی مطلق نیست و بنا بر فلسفه تأسیس خود، باید به نقش نخستین دولت‌ها در تعقیب جنایات احترام بگذارد. پس پرسش اصلی این است که دیوان چگونه میان دو ارزش رقابت‌کننده تعادل برقرار می‌کند: از یک سو جلوگیری از محاکمه مجدد و از سوی دیگر پیشگیری از آنکه «دادرسی‌های نمایشی» به ابزار تولید مصونیت تبدیل شوند. موضوع این پژوهش «تحلیل جزایی اعتبار امر مختوم کیفری در دیوان کیفری بین‌المللی» است. تأکید بر «تحلیل جزایی» به این معناست که اعتبار امر مختوم صرفاً یک قاعده شکلی در سازماندهی دادرسی نیست، بلکه نهادی است که بر سیاست کیفری بین‌المللی، اهداف مجازات، پیشگیری از تکرار جرم‌های سنگین، و حمایت از بزه‌دیدگان اثر مستقیم دارد. در نتیجه، بررسی آن باید هم‌زمان جنبه‌های ماهوی جرم، ماهیت اتهام، و کارکردهای عدالت کیفری را در کنار سازوکارهای آیینی بسنجد. پژوهش حاضر ابتدا مفاهیم و مبانی را روشن می‌کند، سپس جایگاه این نهاد را در اساسنامه رم و نسبت آن با اصل مکمل بودن توضیح می‌دهد. آنگاه بیان مسئله، مرور ادبیات و روش‌شناسی ارائه می‌شود. در ادامه، معیارهای دیوان در تشخیص امر مختوم و حدود آن تحلیل می‌گردد و در پایان، جمع‌بندی و پیشنهادها بیان می‌شود.

بخش اول: کلیات مفهومی و چارچوب نظری اعتبار امر مختوم کیفری

اعتبار امر مختوم کیفری را می‌توان به عنوان نتیجه نهایی یک فرایند دادرسی معتبر تعریف کرد که مانع از طرح دوباره دعوای کیفری نسبت به همان شخص و همان موضوع می‌شود. این تعریف در حقوق داخلی معمولاً بر دو پایه استوار است: نخست قطعی بودن تصمیم قضایی و دوم یگانگی عناصر دعوا. در بسیاری از نظام‌ها، هنگامی که حکم قطعی صادر شد، اصل بر این



است که دولت دیگر حق ندارد با ابزار تعقیب کیفری، همان فرد را به دلیل همان رفتار دوباره در معرض تهدید قرار دهد.

در سطح نظری، اعتبار امر مختوم هم به عدالت شکلی پیوند دارد و هم به عدالت ماهوی. عدالت شکلی از حیث رعایت قواعد دادرسی منصفانه و پایان بخشی به منازعه مطرح می شود. عدالت ماهوی از این منظر اهمیت می یابد که تصمیم نهایی باید نتیجه رسیدگی واقعی و بی طرفانه باشد. اگر رسیدگی پیشین صرفاً برای ظاهر سازی انجام شده باشد، اعتبار امر مختوم در حقیقت از عدالت جدا می شود و به پوششی برای بی کیفرمانی بدل می گردد.

در حقوق بین الملل کیفری، اصطلاحات نزدیک به اعتبار امر مختوم در قالب های گوناگون ظاهر می شوند. اصل منع محاکمه و مجازات مجدد، در برخی متون به عنوان «نه بیس این ایدم» شناخته می شود. در این اصل، تمرکز بر ممنوعیت تکرار رسیدگی به «همان موضوع» است. در حالی که «امر مختوم» بیشتر بر اثر حقوقی حکم نهایی در بستن پرونده و ایجاد مانع برای رسیدگی مجدد تأکید دارد. با وجود تفاوت های مفهومی، در عمل این دو به هم نزدیک می شوند و در ادبیات دیوان نیز اغلب به صورت درهم تنیده تفسیر می گردند.

عنصر اساسی در این نهاد، مفهوم «همان» است. «همان شخص» در حقوق بین الملل کیفری معمولاً روشن تر است، اما «همان موضوع» یا «همان فعل» محل اختلاف می شود. جنایات بین المللی ممکن است مجموعه ای از افعال متعدد در یک الگوی رفتاری باشند. افزون بر این، تفاوت عنوان اتهامی میان حقوق داخلی و حقوق بین الملل می تواند ابهام بسازد. ممکن است یک نظام داخلی یک رفتار را با عنوان قتل یا ضرب و جرح تعقیب کند، در حالی که همان رفتار در سطح بین المللی مصداق جنایت علیه بشریت یا جنایت جنگی تلقی شود. اینجاست که



دیوان ناگزیر است میان معیارهای شکلی و ماهوی برای تشخیص یگانگی موضوع تعادل برقرار کند. از منظر جزایی، اعتبار امر مختوم کارکرد بازدارنده‌ای نیز دارد. اگر متهم احتمال دهد که هر لحظه ممکن است پرونده بسته شده دوباره باز شود، انگیزه همکاری با نظام عدالت و پذیرش نتایج آن کاهش می‌یابد. همچنین، هزینه‌های روانی و اجتماعی تعقیب‌های تکراری می‌تواند به نوعی مجازات غیررسمی تبدیل شود. در برابر، اگر اعتبار امر مختوم به گونه‌ای تفسیر شود که رسیدگی‌های صوری را هم مصون کند، پیام بازدارندگی حقوق بین‌الملل کیفری فرو می‌ریزد و قربانیان احساس بی‌عدالتی خواهند کرد. در این چارچوب، اعتبار امر مختوم در دیوان کیفری بین‌المللی را باید نهادی دانست که میان سه قطب حرکت می‌کند: حمایت از حقوق متهم، تضمین پاسخگویی نسبت به جنایات شدید، و احترام به نقش دادگاه‌های ملی در چارچوب مکمل بودن. این سه قطب همیشه همسو نیستند و هنر حقوقی دیوان در یافتن نقطه تعادل است.

بخش دوم: مبانی حقوقی اعتبار امر مختوم در اساسنامه رم و نسبت آن با اصل مکمل بودن

اساسنامه رم، با طراحی خاص خود، دیوان را دادگاهی مکمل نسبت به صلاحیت‌های ملی معرفی می‌کند. مکمل بودن به این معناست که مسئولیت اصلی تعقیب و محاکمه جنایات بین‌المللی بر عهده دولت‌هاست و دیوان زمانی وارد عمل می‌شود که دولت مربوط نخواهد یا نتواند به‌طور واقعی رسیدگی کند. این منطق، به‌طور طبیعی با بحث امر مختوم پیوند می‌خورد، زیرا اگر دولت رسیدگی انجام دهد و حکم قطعی صادر شود، اصل بر آن است که دیوان نباید همان پرونده را دوباره بگشاید.



با این حال، اساسنامه رم برای جلوگیری از سوءاستفاده، سازوکارهای کنترلی تعبیه کرده است. از یک سو، معیارهای پذیرش‌پذیری دعوا به دیوان اجازه می‌دهد بررسی کند که آیا رسیدگی ملی واقعی بوده یا صرفاً نمایشی و در جهت جلوگیری از مسئولیت کیفری انجام شده است. از سوی دیگر، مقررات مربوط به منع محاکمه مجدد در دیوان، به‌ویژه در ماده بیست، تلاش می‌کند مرزهای این اصل را روشن کند.

در تحلیل حقوقی، باید میان دو وضعیت تفکیک کرد. وضعیت نخست زمانی است که خود دیوان یک فرد را محاکمه و محکوم یا تبرئه کرده است. در این حالت، منع محاکمه مجدد باید با شدت بیشتری اعمال شود، زیرا دیوان به‌عنوان مرجع بین‌المللی مستقل، تصمیم‌نهایی داده و امکان بازگشت مکرر به پرونده با فلسفه قطعیت احکام ناسازگار است. وضعیت دوم زمانی است که محاکمه پیشین در یک دادگاه ملی یا دادگاه دیگری انجام شده است. در این حالت، دیوان باید هم به حکم پیشین احترام بگذارد و هم ارزیابی کند که آیا آن حکم واقعاً محصول یک فرایند قضایی معتبر بوده است یا خیر.

نکته محوری اینجاست که در نظام رم، اعتبار امر مختوم مطلق نیست. این عدم اطلاق، ریشه در تجربه تاریخی دارد. در برخی کشورها، تعقیب‌های ظاهری یا صدور احکام سبک و نامتناسب، به ابزاری برای جلوگیری از رسیدگی بین‌المللی تبدیل شده است. بنابراین، اساسنامه رم با پیش‌بینی معیارهایی مانند عدم تمایل و ناتوانی، عملاً به دیوان اجازه می‌دهد از پشت نقاب امر مختوم عبور کند و به واقعیت رسیدگی بنگرد. از منظر جزایی، این سازوکار به معنای آن است که دیوان نه تنها مراقب تکرار تعقیب است، بلکه مراقب «تولید مصونیت» نیز هست. اگر دادرسی ملی به گونه‌ای طراحی شود که حقیقت را پنهان کند یا مرتکبان اصلی را از



پاسخگویی دورنگه دارد، اعتبار امر مختوم در سطح بین‌المللی نباید به آن مشروعیت ببخشد. در مقابل، اگر رسیدگی ملی واقعی و منطبق با معیارهای دادرسی منصفانه باشد، ورود دیوان می‌تواند نقض جدی امنیت حقوقی تلقی شود.

همچنین باید توجه داشت که جنایات تحت صلاحیت دیوان، جنایاتی با بار ارزشی و سیاسی بالاست. به همین دلیل، خطر «استفاده ابزاری از دادرسی» هم از سوی دولت‌ها و هم از سوی گروه‌های سیاسی وجود دارد. در چنین فضایی، اعمال دقیق معیارهای امر مختوم اهمیت دوچندان می‌یابد. زیرا هم می‌تواند از انتقام‌جویی قضایی جلوگیری کند و هم می‌تواند مانع از بی‌کیفرمانی شود.

بخش سوم: بیان مسئله و پرسش‌های پژوهش

مسئله اصلی پژوهش این است که «اعتبار امر مختوم کیفری» در دیوان کیفری بین‌المللی چگونه معنا می‌شود و چه ویژگی‌های جزایی دارد. به بیان دقیق‌تر، دیوان در مواجهه با ادعای رسیدگی پیشین یا وجود حکم قطعی، بر پایه چه معیارهایی تصمیم می‌گیرد که رسیدگی جدید ممنوع است یا مجاز.

چالش مهم آن است که اعتبار امر مختوم در حقوق داخلی غالباً به عنوان سپری برای فرد در برابر قدرت کیفردهی دولت شناخته می‌شود. اما در حقوق بین‌الملل کیفری، همان سپر می‌تواند به شمشیری برای مرتکبان تبدیل شود، اگر دولت‌ها با رسیدگی‌های غیرواقعی، سپر «حکم قطعی» را تولید کنند و از آن برای بستن راه دیوان استفاده نمایند. بنابراین مسئله در



سطح بین‌المللی دو لایه دارد: لایه حمایتی از متهم و لایه حفاظتی از عدالت و حقوق بزه‌دیدگان.

این مسئله در سه پرسش فرعی قابل تفکیک است.

پرسش نخست این است که معیار «همان شخص و همان موضوع» در دیوان چگونه تفسیر می‌شود و آیا تطبیق عنوان اتهامی داخلی با اتهام بین‌المللی نقشی تعیین‌کننده دارد یا خیر.

پرسش دوم این است که دیوان برای تشخیص واقعی بودن رسیدگی پیشین چه شاخص‌هایی را به کار می‌گیرد و مرز میان رسیدگی ناقص اما واقعی با رسیدگی صوری و پوششی کجاست.

پرسش سوم این است که از منظر سیاست جنایی بین‌المللی، تفسیر دیوان از امر مختوم چه پیامدهایی بر بازدارندگی، حمایت از بزه‌دیدگان، و اعتماد به عدالت بین‌المللی دارد و چگونه می‌توان از افراط و تفریط جلوگیری کرد.

اهمیت مسئله از آن جهت است که اعتبار امر مختوم در دیوان، هم با حقوق متهم در سطح بین‌المللی پیوند دارد و هم با مشروعیت دیوان در چشم جامعه جهانی. اگر دیوان در نقض قطعیت احکام شتاب‌زده عمل کند، متهمان و دولت‌ها آن را سیاسی و بی‌ثبات خواهند دانست. اگر هم دیوان به اعتبارهای صوری تن دهد، فلسفه وجودی خود یعنی مبارزه با بی‌کیفرمانی را تضعیف می‌کند. پس راه حل باید در طراحی تفسیری متوازن و معیارمحور باشد.



بخش چهارم: مرور ادبیات و دیدگاه‌های نظری

ادبیات مربوط به امر مختوم در حقوق کیفری بین‌المللی، معمولاً در دو خوشه اصلی سامان می‌یابد. خوشه نخست بر حقوق بشر کیفری و تضمین‌های دادرسی منصفانه تمرکز دارد. در این نگاه، منع محاکمه مجدد یک حق بنیادین است که باید تفسیر مضیق و حمایتی داشته باشد. تأکید این رویکرد بر این است که متهم نباید قربانی چندگانگی صلاحیت‌ها و رقابت نهادهای قضایی شود. همچنین، از منظر اصول دادرسی، نهایی شدن حکم باید معنا داشته باشد و گرنه دادرسی به فرایندی بی‌پایان بدل می‌شود.

خوشه دوم بر مبارزه با بی‌کیفرمانی و کارکرد عدالت انتقالی و بین‌المللی تأکید می‌کند. در این رویکرد، امر مختوم به‌خودی‌خود ارزشمند است، اما ارزش آن مشروط به این است که حکم پیشین محصول یک رسیدگی واقعی باشد. اگر رسیدگی پیشین برای پوشاندن جنایت طراحی شده باشد، امر مختوم نه تنها ارزش ندارد، بلکه ضد ارزش است. طرفداران این رویکرد معمولاً بر پیوند امر مختوم با اصل مکمل بودن و معیار عدم تمایل و ناتوانی تأکید می‌کنند و معتقدند که دیوان باید بتواند از «پشت پرده» حکم‌های صوری عبور کند.

در ادبیات حقوقی، یکی از بحث‌های کلاسیک درباره معیار یگانگی موضوع است. برخی نویسندگان معیار را «همان رفتار تاریخی» می‌دانند، نه «همان عنوان اتهامی». یعنی اگر رفتار تاریخی یکسان باشد، تفاوت عنوان در حقوق داخلی و بین‌المللی نباید راه را برای محاکمه مجدد باز کند. در برابر، دیدگاهی دیگر معتقد است که جنایات بین‌المللی ماهیتاً متفاوت‌اند و اگر نظام داخلی تنها به جرم‌های عادی پرداخته و ابعاد بین‌المللی رفتار را نادیده گرفته باشد،



نمی‌توان گفت که همان موضوع رسیدگی شده است. این دیدگاه به‌ویژه در مواردی که سیاست‌گذاری کیفری داخلی عمداً اتهام‌های سنگین را کنار می‌گذارد برجسته می‌شود.

در کنار این، بحث درباره استانداردهای تشخیص «رسیدگی واقعی» نیز گسترده است. برخی بر وجود نشانه‌های آیینی مانند استقلال دادگاه، حق دفاع، امکان ارائه ادله و علنی بودن رسیدگی تکیه می‌کنند. برخی دیگر، به نتایج ماهوی توجه بیشتری دارند، مانند تناسب مجازات، شناسایی مرتکبان اصلی، و میزان کشف حقیقت. چالش این است که تمرکز صرف بر نتیجه می‌تواند دیوان را به داور تجدیدنظر ماهوی تبدیل کند، و تمرکز صرف بر شکل می‌تواند به رسمیت شناختن رسیدگی‌های ظاهراً منظم اما در باطن منحرف منجر شود.

در ادبیات فارسی، بحث امر مختوم کیفری معمولاً در چارچوب آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر محاکمه منصفانه مطرح شده است و در سال‌های اخیر، با توسعه مطالعات حقوق کیفری بین‌المللی، پیوند آن با اصل منع محاکمه مجدد و تکرر صلاحیت‌ها مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. ادبیات فارسی همچنین به‌طور خاص بر این نکته تأکید می‌کند که مفهوم امر مختوم در نظام‌های حقوقی مختلف، بار معنایی متفاوتی دارد و انتقال آن به سطح بین‌المللی نیازمند بازخوانی و انطباق است.

نکته مهمی که در جمع‌بندی ادبیات می‌توان گفت این است که دوگانه «حمایت از متهم» و «مبارزه با مصونیت» در همه آثار حاضر است، اما اختلاف‌ها بیشتر در تعیین مرزها و معیارهای عملی بروز می‌کند. پژوهش حاضر می‌کوشد با تأکید بر «تحلیل جزایی»، این مرزها را نه صرفاً با زبان آیینی، بلکه با زبان سیاست کیفری و اهداف عدالت کیفری توضیح دهد.



بخش پنجم: روش‌شناسی پژوهش

روش پژوهش توصیفی تحلیلی است. در گام نخست، مفاهیم کلیدی مانند اعتبار امر مختوم، منع محاکمه و مجازات مجدد، یگانگی موضوع، و نسبت آن با مکمل بودن تبیین می‌شود. در گام دوم، با تحلیل هنجاری مقررات اساسنامه رم، به‌ویژه ماده بیست، و نیز با ملاحظه ساختار کلی پذیرش‌پذیری و صلاحیت، چارچوب حقوقی موضوع استخراج می‌شود. در گام سوم، با استفاده از تحلیل مفهومی و استنتاج حقوقی، معیارهای قابل استنباط برای تشخیص امر مختوم و استثنای آن بررسی می‌گردد. همچنین، برای افزایش واقع‌گرایی بحث، از نمونه‌های شناخته‌شده در رویه دیوان و تجربه دادگاه‌های بین‌المللی دیگر به‌عنوان الگوهای تحلیلی استفاده می‌شود، بدون آنکه مقاله به گزارش تاریخی پرونده‌ها فروکاسته شود.

داده‌های پژوهش عمدتاً از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی فراهم می‌شود. تمرکز بر منابع معتبر فارسی و انگلیسی است که به اصول دادرسی، حقوق کیفری بین‌المللی، و تحلیل‌های تفسیری اساسنامه رم پرداخته‌اند. در تحلیل‌ها تلاش شده است از گزاره‌های کلی و غیرقابل سنجش پرهیز شود و معیارهای عملی قابل استفاده برای فهم رفتار دیوان پیشنهاد گردد.

بخش ششم: تحلیل جزایی مفهوم امر مختوم در دیوان کیفری بین‌المللی

در تحلیل جزایی، نخست باید روشن کرد که چرا یک نهاد آیینی مانند امر مختوم، می‌تواند ماهیت جزایی پیدا کند. پاسخ در این نکته است که هر قاعده‌ای که دایره امکان مجازات را محدود یا گسترده کند، اثر مستقیم بر سیاست کیفری دارد. امر مختوم، اگر به‌درستی عمل کند، قدرت کیفردهی را مهار می‌کند و از تبدیل دادرسی به ابزار فشار جلوگیری می‌نماید. اما



اگر به خطا اعمال شود، می‌تواند موجب بی‌کیفرمانی شود و ظرفیت بازدارندگی حقوق کیفری بین‌المللی را از بین ببرد.

از این منظر، امر مختوم در دیوان دو کارکرد هم‌زمان دارد.

کارکرد نخست، تضمینی و حمایتی است. متهم باید بداند که با پایان یافتن یک دادرسی معتبر، پرونده از حیث کیفری بسته می‌شود. این قطعیت، شرط امکان برنامه‌ریزی زندگی و بازگشت به جامعه است. در سطح بین‌المللی، این قطعیت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا متهم ممکن است در معرض تعقیب هم‌زمان یا پی‌درپی از سوی چند نظام قضایی قرار گیرد.

کارکرد دوم، کنترلی و ضد سوءاستفاده است. دیوان با توجه به ماهیت جنایات بین‌المللی، نمی‌تواند اجازه دهد دولت‌ها با تولید یک حکم ظاهری، مصونیت ایجاد کنند. اینجاست که امر مختوم به ابزار سنجش حسن‌نیت و کارآمدی نظام‌های ملی تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، دیوان از طریق تفسیر امر مختوم، پیام می‌دهد که عدالت کیفری بین‌المللی نه با «ظاهر رسیدگی» بلکه با «واقعیت رسیدگی» سنجیده می‌شود.

در این چارچوب، معیارهای جزایی مهمی مطرح می‌شود.

یکی از معیارها، تناسب میان وصف مجرمانه رفتار و پاسخ کیفری است. اگر رفتاری که در سطح بین‌المللی واجد اهمیت شدید است، در سطح ملی با عنوانی کم‌اهمیت و با پاسخ ناچیز پیگیری شود، این احتمال مطرح می‌شود که رسیدگی برای دور کردن پرونده از سطح بین‌المللی طراحی شده است. البته دیوان نباید صرفاً بر شدت مجازات تکیه کند، زیرا ممکن



است نظام های کیفری مختلف ساختارهای متفاوتی در تعیین مجازات داشته باشند. اما در تحلیل جزایی، «الگوی کلی پاسخ» و «جهت گیری رسیدگی» می تواند نشانگر باشد.

معیار دیگر، تمرکز بر مرتکبان اصلی است. جنایات بین المللی معمولاً سلسله مراتبی و سازمان یافته اند. اگر رسیدگی پیشین صرفاً چند عامل جزء را هدف قرار دهد و فرماندهان یا طراحان اصلی را نادیده بگیرد، این امر می تواند نشانه ای از انحراف سیاست کیفری ملی از پاسخگویی واقعی باشد. در چنین وضعی، پذیرش امر مختوم می تواند عملاً به مصونیت ساختاری بینجامد.

معیار سوم، رابطه امر مختوم با حقوق بزه دیدگان است. هرچند امر مختوم در اصل برای حمایت از متهم طراحی شده، اما عدالت کیفری بین المللی به طور فزاینده ای نقش بزه دیدگان را به رسمیت شناخته است. اگر رسیدگی پیشین به گونه ای انجام شده باشد که حقیقت را سرکوب کند و به بزه دیدگان امکان مشارکت، شنیده شدن یا جبران حداقلی ندهد، دیوان ممکن است آن را در تعارض با هدف عدالت بداند. اینجا نیز باید مراقب بود که دیوان به مرجع ارزیابی سیاست های جبران خسارت تبدیل نشود، اما از منظر جزایی، کیفیت رسیدگی در کشف حقیقت و پاسخگویی قابل اغماض نیست.

نکته تکمیلی این است که امر مختوم در دیوان صرفاً یک قاعده مانع ساز نیست، بلکه بر راهبردهای تعقیب نیز اثر می گذارد. دادستان دیوان هنگام انتخاب پرونده ها و تعیین تمرکز بر افراد خاص، باید احتمال ادعای امر مختوم را در نظر بگیرد. بنابراین، امر مختوم به شکل غیرمستقیم بر سیاست تعقیب دیوان و اولویت بندی آن نیز سایه می اندازد.



بخش هفتم: معیارهای تشخیص همان شخص و همان موضوع در دیوان

یکی از دشوارترین بخش‌های امر مختوم در دیوان، تشخیص یگانگی موضوع است. در حقوق داخلی، معمولاً پرونده بر مبنای یک عنوان اتهامی و یک واقعه محدود تعریف می‌شود. اما در جنایات بین‌المللی، موضوع می‌تواند مجموعه‌ای از رفتارها باشد که در قالب یک حمله گسترده یا سیستماتیک یا در متن یک مخاصمه رخ داده است. بنابراین، معیارهای تشخیص باید هم انعطاف‌پذیر باشد و هم از بی‌ضابطگی جلوگیری کند.

در تحلیل عملی، می‌توان سه سطح برای یگانگی موضوع در نظر گرفت.

سطح نخست، یگانگی رفتار تاریخی است. در این سطح، پرسش این است که آیا رسیدگی پیشین دقیقاً همان رخدادها و اعمال مادی را پوشش داده است یا خیر. اگر رفتار تاریخی یکسان باشد، اصل بر این است که محاکمه مجدد ممنوع باشد. این معیار از حقوق متهم حمایت می‌کند و با فهم عرفی از «همان پرونده» سازگار است.

سطح دوم، یگانگی الگوی رفتاری و زمینه جنایت است. گاهی یک رفتار منفرد به تنهایی قابل فهم نیست و تنها در چارچوب یک الگوی سازمان‌یافته معنا پیدا می‌کند. اگر رسیدگی داخلی یک بخش کوچک از یک الگوی بزرگ را جدا کند و آن را به عنوان جرم عادی بررسی کند، این پرسش پیش می‌آید که آیا موضوع واقعاً همان است. در این سطح، دیوان ممکن است تأکید کند که جنایت بین‌المللی تنها مجموعه اعمال مادی نیست، بلکه شامل زمینه، سازمان‌یافتگی، و عناصر زمینه‌ای نیز هست.



سطح سوم، یگانگی ماهیت اتهام از منظر حمایت‌شده بین‌المللی است. جنایات بین‌المللی ارزش‌های خاصی را حمایت می‌کنند، مانند حمایت از غیرنظامیان در مخاصمه یا حمایت از جمعیت غیرنظامی در برابر حمله گسترده. اگر رسیدگی داخلی تنها به نقض‌های عادی پرداخته باشد و این ارزش‌های ویژه را نادیده بگیرد، ممکن است گفته شود که «ماهیت» اتهام متفاوت است.

چالش اینجاست که هرچه به سمت سطح دوم و سوم برویم، خطر کاهش قطعیت و گسترش امکان محاکمه مجدد بیشتر می‌شود. بنابراین، دیوان برای حفظ تعادل، معمولاً نیازمند معیارهای روشن است تا تشخیص دهد چه زمانی تفاوت عنوان اتهامی صرفاً تفاوت لفظی است و چه زمانی تفاوت ماهوی و اساسی.

از منظر جزایی، پیشنهاد می‌شود که دیوان در تشخیص «همان موضوع» بر «هسته واقعیت تاریخی» تکیه کند، اما در مواردی که قرائن جدی از رسیدگی پوششی وجود دارد، عناصر زمینه‌ای را نیز وارد تحلیل کند. به عبارت دیگر، اصل باید حمایت از قطعیت باشد و استثنا باید به مواردی محدود شود که شواهد قوی از انحراف یا صوری بودن رسیدگی پیشین وجود دارد.

بخش هشتم: استثنای امر مختوم و سنجش واقعی بودن رسیدگی پیشین

پرسش کلیدی در دیوان این است که چه زمانی می‌توان از اعتبار امر مختوم عبور کرد. عبور از امر مختوم، اگر بدون معیار باشد، با دادرسی منصفانه ناسازگار است. اما اگر معیارمند باشد،



می تواند به مقابله با مصونیت کمک کند. بنابراین، بحث اصلی بر سر استانداردهای تشخیص «رسیدگی واقعی» است.

برای سنجش واقعی بودن رسیدگی، می توان شاخص ها را در دو دسته کلی قرار داد.

دسته نخست شاخص های شکلی است. این شاخص ها شامل استقلال و بی طرفی نهاد رسیدگی کننده، رعایت حق دفاع، امکان ارائه و ارزیابی ادله، رعایت اصل برائت، و شفافیت روند دادرسی است. اگر رسیدگی پیشین فاقد حداقل های شکلی باشد، احتمال صوری بودن افزایش می یابد. البته در برخی کشورها به دلیل بحران یا فروپاشی، ممکن است استانداردهای شکلی به طور کامل تحقق نیابد، اما این نقص لزوماً به معنای سوءنیت نیست. در اینجاست که دیوان باید میان «نقص ناشی از ناتوانی» و «نقص ناشی از عدم تمایل» تفکیک قائل شود.

دسته دوم شاخص های ماهوی است. این شاخص ها به هدف و نتیجه رسیدگی مربوط می شود. آیا رسیدگی به دنبال کشف حقیقت و تعیین مسئولیت بوده یا هدف اصلی آن بستن پرونده و دور کردن آن از توجه عمومی بوده است. نشانه هایی مانند انتخاب گزینشی متهمان، نادیده گرفتن سلسله مراتب فرماندهی، یا صدور تصمیم هایی که به طور غیرعادی با ادله ناسازگار است، می تواند قرینه ای بر انحراف باشد. همچنین، اگر دادرسی به گونه ای انجام شود که عملاً اجرای عدالت را ناممکن کند، مثلاً با تعلیق های طولانی و بی دلیل، یا با جمع آوری ناقص و جهت دار ادله، این امر می تواند نشان دهد که رسیدگی واقعی نبوده است.

نقطه حساس این تحلیل، تعیین مرز دخالت دیوان است. دیوان نباید به دادگاه تجدیدنظر جهانی تبدیل شود که هر حکم ملی را از نو ارزیابی کند. نقش دیوان ارزیابی «واقعی بودن» است، نه



ارزیابی «بهتر بودن». بنابراین، تفاوت در رویکرد قضایی، ضعف‌های معمول در کیفیت رسیدگی، یا سبک متفاوت در تعیین مجازات نباید به تنهایی سبب کنار گذاشتن امر مختوم شود. کنار گذاشتن امر مختوم باید مبتنی بر شواهد معنادار از سوءنیت یا انحراف جدی باشد.

از منظر جزایی، می‌توان گفت که استثنای امر مختوم در دیوان، نوعی ابزار سیاست جنایی بین‌المللی‌اند که برای جلوگیری از تبدیل عدالت به نمایش طراحی شده‌اند. اما این ابزار اگر بیش از حد گسترده تفسیر شود، خود به تهدیدی علیه عدالت تبدیل می‌شود. بنابراین، ضرورت دارد که دیوان در تصمیم‌های خود، منطق استدلالی شفاف و معیارهای قابل پیش‌بینی ارائه کند تا دولت‌ها و متهمان بتوانند رفتار حقوقی خود را بر اساس آن تنظیم کنند.

بخش نهم: جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

اعتبار امر مختوم کیفری در دیوان کیفری بین‌المللی، نهادی چندوجهی است که هم زمان از حقوق متهم حمایت می‌کند و از سوی دیگر، مانع از آن می‌شود که رسیدگی‌های صورتی به سپری برای بی‌کیفرمانی تبدیل گردد. تحلیل نشان داد که در نظام رم، امر مختوم مطلق نیست و نسبت تنگاتنگی با اصل مکمل بودن دارد. دیوان موظف است به احکام واقعی ملی احترام بگذارد، اما اجازه دارد در برابر سوءاستفاده از دادرسی واکنش نشان دهد.

از منظر جزایی، اهمیت امر مختوم در این است که بر قلمرو امکان مجازات اثر می‌گذارد و پیام‌های سیاست کیفری را شکل می‌دهد. تفسیر سخت‌گیرانه و غیرمنعطف از امر مختوم ممکن است قربانیان را از عدالت محروم کند و مصونیت ایجاد نماید. تفسیر بیش از حد توسعه‌گرا نیز



امنیت حقوقی و اعتبار قطعیت احکام را تضعیف می‌کند. بنابراین، راه حل در معیارمحور کردن تصمیم‌ها و شفاف سازی استانداردهاست.

پیشنهادهای پژوهش به شرح زیر است.

نخست، لازم است دیوان در تبیین مفهوم «همان موضوع» بر هسته واقعیت تاریخی تکیه کند و تفاوت صرف در عنوان اتهامی را به عنوان دلیل کافی برای محاکمه مجدد نپذیرد، مگر آنکه قرائن قوی از رسیدگی پوششی وجود داشته باشد.

دوم، معیارهای ارزیابی واقعی بودن رسیدگی باید در تصمیم‌های دیوان به صورت قابل سنجش و روشن بیان شود. تفکیک میان نقص ناشی از ناتوانی و انحراف ناشی از عدم تمایل باید به طور دقیق تر صورت بندی گردد تا دولت‌ها بدانند چه استانداردهایی برای جلوگیری از ورود دیوان ضروری است.

سوم، برای حفظ توازن میان حقوق متهم و حقوق بزه دیدگان، دیوان باید در تحلیل خود نشان دهد که چگونه میان قطعیت و پاسخگویی تعادل برقرار کرده است. شفافیت استدلالی در این حوزه، نقش مهمی در مشروعیت دیوان و اعتماد عمومی دارد.

چهارم، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده به صورت موردی و تطبیقی، رویه دیوان را در پرونده‌های مشخص با نظام‌های ملی مختلف مقایسه کنند تا الگوهای عملی تشخیص رسیدگی صوری و واقعی دقیق تر استخراج شود.

در نهایت، می‌توان گفت که اعتبار امر مختوم در دیوان کیفری بین‌المللی نه مانعی ساده برای تعقیب، بلکه سازوکاری برای تنظیم رابطه میان عدالت ملی و عدالت بین‌المللی است. موفقیت



این سازوکار به میزان شفافیت معیارها و پرهیز از تصمیم‌های پیش‌بینی ناپذیر وابسته است. هرچه دیوان در این زمینه دقیق‌تر و معیارمندتر عمل کند، هم حقوق متهم بهتر تضمین می‌شود و هم هدف بنیادین حقوق کیفری بین‌المللی یعنی مبارزه با بی‌کیفرمانی به شکلی مشروع و پایدار پیش خواهد رفت.



منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. آشوری، محمد. آیین دادرسی کیفری. تهران، سمت، چاپ‌های متعدد.
۲. اردبیلی، محمدعلی. حقوق جزای عمومی. تهران، میزان، چاپ‌های متعدد.
۳. خالقی، علی. آیین دادرسی کیفری. تهران، شهر دانش، چاپ‌های متعدد.
۴. میرمحمد صادقی، حسین. حقوق کیفری بین‌المللی. تهران، میزان، چاپ‌های متعدد.
۵. میرمحمد صادقی، حسین. بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران، میزان، چاپ‌های متعدد.
۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. حقوق کیفری بین‌المللی و تحولات آن. تهران، میزان، چاپ‌های متعدد.
۷. ولیدی، محمدصالح. اصول و مبانی دادرسی کیفری. تهران، میزان، چاپ‌های متعدد.

ب) منابع انگلیسی

۱. Ambos, Kai. *Treatise on International Criminal Law, Volume III: International Criminal Procedure*. Oxford, Oxford University Press, ۲۰۱۶.
۲. Bassiouni, M. Cherif. *Introduction to International Criminal Law*. Leiden, Brill, ۲nd edition, ۲۰۱۳.
۳. Cassese, Antonio. *International Criminal Law*. Oxford, Oxford University Press, ۲nd edition, ۲۰۰۸.
۴. Cryer, Robert, Hakan Friman, Darryl Robinson, and Elizabeth Wilmshurst. *An Introduction to International Criminal Law and*



- Procedure*. Cambridge, Cambridge University Press, ٣rd edition, ٢٠١٤.
٥. Schabas, William A. *The International Criminal Court: A Commentary on the Rome Statute*. Oxford, Oxford University Press, ٢nd edition, ٢٠١٦.
٦. Stigen, Jo. *The Relationship between the International Criminal Court and National Jurisdictions: The Principle of Complementarity*. Leiden, Martinus Nijhoff Publishers, ٢٠٠٨.
٧. Triffterer, Otto, and Kai Ambos (eds.). *The Rome Statute of the International Criminal Court: A Commentary*. Munich, C.H. Beck, ٣rd edition, ٢٠١٦.